

نگاهی به اقتباس سریال جدید تلویزیون از یک کتاب

تنهایی باشکوه مادر

پیوند کتاب
و تلویزیون

آرمیتا علی رضایی

از اهالی قلم

ایثار در عین ایستادگی، جان کلام قصه کتابی است که اخیراً به یک سریال تلویزیونی بدل شده است. سریال «تنهاگریه کن» که به جدول پخش شبکه افق راه یافته، برگرفته از کتابی با همین نام به قلم اکرم اسلامی است. صادق یزدانی، مدیر شبکه افق به تازگی در آیین افتتاحیه سریال گفت: «حماسه تنهاگریه کن، زندگی پرفراز و نشیب مادر بزرگوار شهید محمد معماریان، سرکار خانم اشرف سادات منتظری را به تصویر می کشد. این حماسه را در قالب کتاب تنهاگریه کن خواندیم و امروز شاهد تصویرگری آن در یک سریال هستیم.» به بهانه شروع این اثر نمایشی، در قاب کوچک، نگاهمان را معطوف به آن کردیم تا باز برای تان از پیوند شیرین کتاب و تلویزیون بگوییم.

برگ
دوم

درباره قصه

ایستاده در طوفان زندگی

منتظری را بیان می کند و اقرار می کنم پای این کتاب، تنهایی خیلی گریه کردم و از آنجا که مقام معظم رهبری برای این کتاب تفریط نوشتند، وقتی خودم هم آن را خواندم، حقیقتاً احساس کردم باید دنبال یک اثر هنری درباره این کتاب باشیم که پیشنهادش را مطرح کردیم و بعد جلسات مختلفی با عوامل برگزار شد. البته ما هر چقدر قوی ترین هنرمندان را به پای کار بیاوریم باز هم نمی توانیم ابعاد معنوی شهدا و خانواده شهدا را به تصویر بکشیم، ولی این مجموعه تلاش خود را کرده و شاید در آینده روی ابعاد دیگری از این داستان باز کار شود، مثلاً فیلم سینمایی و....

برگ
سوم

درباره کتاب

روایتی عاشقانه

عاشقانه، زندگی این شخصیت که الگویی از استواری و فداکاری در راه حق و حقیقت است، به چاپ رسید. قصه کتاب، فعالیت های مبارزاتی این بانو پیش انقلاب، فعالیت های وی برای خدمت به جبهه جنگ و همچنین پیشگامی اش در امور خیر پس از سال های دفاع مقدس را بازگو می کند؛ در عین حال راوی زندگی خانوادگی و عاشقانه این زن ایرانی است.



برگ
اول

درباره سریال

یک همکاری رسانه ای

ساخت تنهاگریه کن نه تنها بار دیگر از پیوند ادبیات و رسانه ملی حکایت دارد، بلکه همکاری ای را هم میان سه رسانه رقم زده است. پلتفرم های روبیکا و نماوا و البته صداوسیما این محصول مشترک را راهی آنتن می کنند. میلاد حاجی پروانه، تهیه کننده و علی درخشنده، کارگردان و نویسنده این سریال هستند.

حاجی پروانه که به عنوان تهیه کننده این سریال معرفی شده، فعالیت هایی نظیر اجرای برنامه تلویزیونی عصرانه، تحقیق مستندهای شکار میراث خانوادگی، پایان مأموریت و نویسندگی پویانمایی آرمن را بر عهده داشته است.

درخشنده نیز کارگردان آثاری همچون فیلم های سینمایی دشمنان، همسایه شما زهره و... بوده است. قصه سریال جدید این کارگردان در فضای دهه ۶۰ می گذرد. در همین رابطه مهدی میرچی، مدیر شهرک سینمایی و تلویزیونی غزالی چندی پیش (زمان تصویربرداری) در گفت و گویی از ساخت لوکیشن های دهه شصتی در این شهرک خبر داد و بیان کرد: «این دکورها مربوط به سریال تنهاگریه کن است. براساس محتوای سریال، نگرش سازمانی و نظارت تیم فنی شهرک، یک محله از دهه ۶۰ ساخته می شود.»

همچنین گفته می شود بخش های دیگری از سریال در شهر یوش، بلده، لفور، مشهد و قم تصویربرداری شده است. لوکیشن هایی مثل حسینیه ارشاد، اداره فرهنگ قبل از انقلاب، بیمارستان، مدرسه، شهربانی، سالن کشتی و ژاندارمری و... برای این سریال بازسازی شد.

در این قصه تلویزیونی چهره های شناخته شده، بازیگران جدیدی را همراهی می کنند. مسیحا احمدزاده، پیام احمدی نیا، وندا جعفری، سیاوش چراغی پور، خاطره حاتمی، سارا سرابی، مریم شعبانی، حسن رضایی، رها ربانی نیا، امین زارع، یوسف صفری بختیاری، علی غریب، داوود فتحعلی بیگی، مرجان قمری، احمد کاوری، رابعه مدنی، آرمان میرزایی، رحیم نوروزی، قربان نجفی، ایمان نظیفی و... بازیگران اصلی سریال هستند و در کنار آنان اینار آقاسی، آیلین جاهد، امیرحسین کردلو، نازنین زهرا باطانی، رها محمودی فرد، سلوا امیرلو، مهرسان معین و... نیز به عنوان بازیگران خردسال حضور دارند.

برگ
چهارم

برشی از اثر

شوق یک زندگی ساده

برمی گشت، بنایی کار راحتی نبود. اصلش، هیچ کاری راحت نیست. مردها صبح به صبح می رفتند و آخر شب به سختی خودشان را تا خانه می کشاندند. یک لقمه غذا خورده و نخورده، چشم شان گرم خواب می شد. گاهی برای کار و کاسبی بهتر می رفت یک شهر دیگر و روزها می گذشت و ازش بی خبر بودم. من می ماندم و فاطمه که برایم مثل عروسک بود. حسایی سرم را گرم کرده بود؛ منتها مریضی ام خوب نشده بود و بقیه خیلی مراقبم بودند. عزیز، بیشتر از همه غصه می خورد و فکرش مانده بود پیش من. گاهی که می رفتم خانه شان، احوال من را خبر می گرفت و مدام از دیروز و روز قبلش می پرسید. باید خیالش را راحت می کردم که خوبم، ولی هم او و هم بقیه، می دانستند از حال رفتن من خبر نمی کند. می گفت: «اگه بی هوا وقتی بچه تو بغلته بیفتی، من چه خاکی به سر کنم؟» همه می ترسیدند که وقتی می افتم، سرم به جایی بخورد و دردسر شود؛ این بود که با اوستا حبیب صحبت کردیم و قرار شد برویم طبقه بالای خانه آقا جانم زندگی کنیم. این طوری خیال آنها هم راحت بود؛ مادر و خواهرهایم دور و برم بودند. همان جهیزیه مختصر را بستیم و خانه جدید بازشان کردیم. هر طوری بود، سرم را گرم می کردم. وقت که اضافه می آوردم و بچه خواب بود، گاهی مشغول خیاطی می شدم. یک بلوز ساده برای خودم یا فاطمه می دوختم و کلی ذوق می کردم.

در بخشی از کتاب تنهاگریه کن می خوانیم: یک وقت هست آدم با خانواده شوهرش مشکلی ندارد و فقط رفت و آمد می کند، یک وقت هست که با خانواده شوهرش صمیمی می شود، خودمانی و خانه یکی؛ محبت شان را به دل می گیرد. ما این شکلی بودیم. من هرچه از شان دیدم، خوبی و صمیمیت بود. همراه دوتا جاری دیگر و مادر شوهرمان توی یک خانه زندگی می کردیم. روزمان تا آمدن مردها، دور هم می گذشت.

نوعروس بودم، ولی مستقل. چند ماه اول، پخت و پز از مادر شوهرم جدا بود. خودم خواستم و سفره یکی شدیم. گفتم: «دو نفر ماییم، دو نفر شما، آن هم توی یک خانه. چرا دوتا سفره پهن کنیم؟»

عروس ده ماهه بودم که دخترم به دنیا آمد. پدر شوهرم، اول بزرگ خانواده خودش بود، بعد فامیل. بزرگ تری اش هم فقط به سن و سال و ریش سفیدش نبود؛ آن قدر دلسوز و مهربان بود که خودش و حرفش روی چشم من جا داشت. اسم بچه را گذاشت فاطمه و ما هم روی حرفش حرف نزدیم.

حبیب مرد زحمت کشی بود. صبح زود می رفت سر ساختمان و آخر شب خسته

